

تأملی در مفهوم بافت در سپهر پژوهش‌های باستان‌شناختی

حکمتا.. ملاصالحی^۱
مصطفی ده پهلوان^۲

(تاریخ دریافت: ۹۳/۱۰/۱۷؛ تاریخ تأیید: ۹۴/۰۳/۱۲)

چکیده

«بافت»^۳ یک مفهوم مهم کلیدی، نظری و متأخر، وام ستانده شده از سپهر رشته‌ها و دانش‌های دیگر در باستان‌شناسی است. موارد استفاده آن در پژوهش‌های باستان‌شناختی هم در میدان عمل، هم در مقام نظر به تدریج و با گذشت زمان بیشتر شده و توسعه معنایی یافته است. طی دهه‌های اخیر باستان‌شناسان، از این مفهوم کلیدی استقراض شده، هم به مثابه یک رویکرد، هم به معنای یک سرمشق پژوهشی یا پارادیم در مقام نظر، هم یک اصل یا قاعده یا پیش فرض پایه در میدان عمل در نحوه مواجهه، مشاهده و توصیف بیرونی و درونی (تحلیل، تبیین، تفسیر، تقریر و تأویل) یافته‌های مورد مطالعه خود سعی کرده‌اند هرچه بیشتر استفاده برده و ظرفیت‌های مفهومی آن را به خدمت بگیرند. آنها ترکیبات و مشتقات متعددی نیز از آن بر ساخته و اخذ و استخراج کرده و جامه‌ی معنای باستان‌شناختی بر قامت آن پوشانده‌اند. اینک باستان‌شناسان بیش از پیش به این واقعیت پی برده و آن را به عنوان یک اصل پذیرفته‌اند که مشاهده و مطالعه منفرد و منزوی یافته‌ها و بقایا و ماده‌های فرهنگی صامت، متفرق و بی‌نام و تغییر صورت و سیرت داده گذشته را می‌باید برای همیشه به کناری نهاد و آن را منسوخ شده اعلام کرد و منابع، ماده‌ها، بقایا و شواهد باستان‌شناختی را می‌بایست در درون بافت‌هایشان نهاد و نخست حلقه‌های مفقود بیرونی

۱. دانشیار گروه باستان‌شناسی دانشگاه تهران hekmat_mollasalehi@yahoo.com

۲. استادیار گروه باستان‌شناسی دانشگاه تهران mdehpahlavan@ut.ac.ir

3.Context

و درونی آنها را ردیابی و رصد کرد و بافت و سپس دست به بازسازی، تبیین، تفسیر، تقریر و رجوع تأویل‌شان زد. این یک گام بلند و مهمی است که در باستان‌شناسی برگرفته می‌شود. **واژه‌های کلیدی:** بافت، یافته، باستان‌شناسی بافتی، تبیین، بازسازی.

مقدمه

توصیف بیرونی آن چه باستان‌شناسان تحت عناوین یافته‌ها، بقایا، ماده‌ها و شواهد باستان‌شناختی در پژوهش‌های میدانی می‌جویند، می‌کاوند و می‌یابند دیگر برای ارایه معرفت و منظری قابل اعتماد و واقعی درباره روندها و رویدادهای فرهنگی و اعمال و افعال عاملان و فاعلان غایب گذشته نه تنها مکفی، مقبول، معقول، مطمئن و معتمد نیست که اغفال‌کننده نیز می‌تواند باشد. یافته‌های باستان‌شناختی ذو مراتب‌اند و تو بر تو. این که بدانیم شکل و شمایل یا صورت واقعی آن‌ها چگونه بوده و کاربرد یا نقش ویژه روزمره‌شان چه بوده این توصیف‌های بیرونی به تنهایی چیزی از لابه‌های نهان و درونی‌تر یافته‌ها، ماده‌ها، مدارک و منابع مادی مورد مطالعه ما را آشکار نمی‌کنند. فرهنگ جهان رابطه‌هاست. علی‌رغم آنکه در باستان‌شناسی رابطه‌ها متوقف‌اند و منجمد و مفقود و غایب، به عنوان یک اصل در باستان‌شناسی مفروض گرفته می‌شود. مفهوم «بافت» یا زمینه یا بستر نیز در باستان‌شناسی یکی از همین اصول مفروض است. البته باستان‌شناسی گام را از این نیز فراتر نهاده و تا سطح یک رویکرد، این مفهوم مهم و کلیدی را ارتقا داده و اینک چونان یک رویکرد نیز در باستان‌شناسی مطرح است. باستان‌شناسی بافتی^۱ هادری و همکاران ایشان در کمبریج موید همین نظر است. جستن و یافتن تارهای نامریی و کلاف‌های از هم‌گسیخته و مفقود رابطه‌ها و پیوند میان یافته‌های متفرق و منفرد و نهادن‌شان در درون بافت‌هایی که عملاً غایب‌اند و بازیابی و بازسازی می‌طلبند، کاری آسان و صعب‌الوصول نیست. بافت یا به مفهوم دقیق‌تر بافت‌ها در باستان‌شناسی در ذهن و فکر باستان‌شناس متصور و مفروض تلقی می‌شوند. از منظر مفهومی باستان‌شناس آن‌ها را مفروض می‌گیرد و به دنبال یافتن مصادیق‌شان در یافته‌های باستان‌شناسی می‌گردد که چونان داده‌های

درست و دقیق^۴ مقوله‌بندی هویت‌بخشی و ساماندهی شده‌ی اطلاعاتی مدنظر قرار می‌گیرند. این مفهوم کلیدی و نظری به مانند بسیاری از مفاهیم نظری دیگر انواعی و اقسامی دارد که چنین‌اند: بافت یا بستر زمانی، بافت یا بستر مکانی، بافت یا زمینه و بستر فناوری و مهارتی، بافت یا بستر اقتصادی، بافت یا بستر اقلیمی، بافت یا بستر و زمینه زیست‌محیطی، بافت یا بستر زبان‌شناختی، بافت یا بستر آیینی، بافت یا بستر معیشتی، بافت یا بستر اجتماعی، بافت یا بستر انسان‌شناختی، بافت یا بستر و زمینه کاربردی و غیره. ملاحظه می‌کنید که تا چه میزان نحوه نگاه، رویکرد یا چراغ نظر و نظریه‌ای که در کف ذهن و فکر ماست می‌تواند در ظلمات گذشته به مفهوم باستان‌شناختی آن پیل مفقود ماده‌های مورد مطالعه باستان‌شناسان را در روشنایی تازه قرار دهد. نظریه‌ها هم وقتی خودسر و خودکامه نمی‌شوند و حدود کاستی‌هایشان شانه به شانه قابلیت‌هایشان مدنظر قرار می‌گیرند می‌توانند هر کدام متناسب با ظرفیت خود نوری بر گور یافته‌های الکن و خاموش باستان‌شناسی بتابند. باستان‌شناسان هم از نظریه‌های تطورگرا، هم انتشارگرا، هم مهاجرت‌محور، هم مارکسیستی و هم ساختارگرا در تبیین رویدادها و روندهای مفقود گذشته و معناکوی و تفسیر معناهای نهان در ماده‌های مورد مطالعه خود بهره برده‌اند، لیکن هرگاه و هر جا این نظریه‌ها خودسر و خودکامه به میدان آمده‌اند و افسار گسیخته مدعی شده‌اند هر آنچه در گذشته اتفاق افتاده تنها آن‌ها هستند که می‌توانند درباره‌شان توضیح مکفی و مقنع و مطمئن ارائه دهند آفت‌خیز شده‌اند و سر از تحریف شواهد برکشیده‌اند و غبار سنگین‌تر به پا کرده و بر چهره‌ی یافته‌ها ریخته‌اند. رویکرد بافتی نیز محدودیت‌های خاص خود را در تبیین منابع و ماده‌های مورد مطالعه باستان‌شناسان دارد. محدودیت‌ها و کاستی‌هایی که نمی‌توان و نمی‌باید از آن غفلت ورزید.

رویکرد بافت‌محور در ارتباط با ماده‌های فرهنگی منجمد، الکن، متفرق، متفرغ و کلاف‌گسیخته در ردیابی، رصد و بازسازی تارهای کلاف رابطه‌های مفقود، هم از انعطاف‌پذیری لازم برخوردار است و هم راه را برای تبیین‌های باستان‌شناسانه روندها و رویدادهای متوق و

مفقود گذشته هموارتر می‌کند. فراموش نشود که پیکربندی و چفت و بست دادن^۱ عملی و نظری یافته‌ها و نایافته‌های باستان‌شناختی از اهم و ذاتی مطالعات باستان‌شناختی است. تصادفی نیست که همه رویکردهای رایج در باستان‌شناسی از این نحوه نگاه هم به طریق عرفی و سلیقه‌ای هم روشمندان و اصولی در رصد، بازسازی، تبیین و تفسیر روندها و رویدادهای مفقود گذشته استفاده برده‌اند. تلاش برای رخنه در درون بافت‌ها یا یافتن کلاف رابطه‌ها و چفت و بست میان یافته‌ها به مثابه یک روش برای ارایه ادله و برهانی نسبتاً روشن با هدف دستیابی به امر واقعدر سپهر پژوهش‌های باستان‌شناختی مورد مدنظر و توجه جدی مکاتب مختلف از جمله باستان‌شناسی مارکسیستی،طورگرا،روندمحور و از این دست بوده است (Hodder,1991:122).

باستان‌شناسانی که دستی توانا در طرح مباحث و معضلات نظری دانش باستان‌شناسی داشته‌اند درباره اهمیت این رویکرد در مشاهدات و مطالعات باستان‌شناختی به تفصیل قلم زده‌اند: باتزر^۲، هادر^۳، برارد^۴، اریکسون^۵، شيفر^۶ و رنفريو^۷ از گروه باستان‌شناسانی هستند که بیش از دیگران به شرح اهمیت و کارآمدی رویکرد یا درست و دقیق‌تر رویکردهای بافتی و کاربرد آن در پژوهش‌های باستان‌شناختی پرداخته‌اند.

باستان‌شناسی بافتیزیرشاخه‌ای نونگر در میان سیلابی از زیرشاخه‌ها و رویکردهای نظری نوظهور در باستان‌شناسی است و از اوایل دهه ۱۹۶۰ به بعد گسترش و توسعه روزافزونی در عرصه باستان‌شناسی داشته است (Ibid:123). زیربنای منطقی این رویکرد بر شانه مکتب پساوندگرایی نهاده شده و هادر آن را از دو رهیافت نسبت‌گرایی و نظریه میان‌مدت که وجه مشخصه مکتب به اصطلاح روندگرا است بر مسندی رفیع‌تر می‌نشانند. لیکن گروهی دیگر در بنیان منطقی آن تردید داشته و آن را نوعی «استدلال دوری» می‌دانند و می‌نگرند زیرا افرادی که از این روش استفاده می‌کنند بخش‌های مختلف مدارک مادی را براساس بخش‌های دیگر تفسیر

-
- 1.Configuration
 - 2.Butzer
 - 3.Hodder
 - 4.Berard
 - 5.Ericson
 - 6.Shifer
 - 7.Renfrew

می‌نمایند (دارک، ۱۳۷۹: ۴۸)، که یک حرکتی دوری است. ماتیو جانسن^۱ دیدگاه‌های فکری باستان‌شناسان به اصطلاح پساوندمدار را در قالب ۸ نکته کلیدی شرح می‌دهد که یکی از آن‌ها مرتبط با دیدگاه و رهیافت بافتی است. هادر بافت را به عنوان یک عنصر مرکزی و تعریف شده‌ای در باستان‌شناسی می‌داند. به همین دلیل اغلب رویکردهای پساوندگرا در قالب باستان‌شناسی بافت‌محور قرار می‌گیرند (Johnson, 2000:107 ; Green, 2002:253).

برخی نیز معتقدند باستان‌شناسی بافتی متفاوت از رویکردهای پساوندگرا است. هادر با طرح باستان‌شناسی بافتی مسئولیت به مراتب سنگین‌تری را بر شانه آن در ارایه معرفت و منطری موثقت‌تر درباره منابع و ماده‌های مورد مطالعه باستان‌شناسان می‌بیند (Trigger, 2006: 156-455). واقعیت این است که طی دهه‌های اخیر در تمام سطوح باستان‌شناسی توجه زیادی به بافتشده است. رویکرد بافت‌محور تا سطح روش‌شناختی مهم در کاوش‌ها و بررسی‌های باستان‌شناسی ارتقا یافته است. باستان‌شناسان از واژه «بافت» به شیوه‌های مختلفی استفاده می‌کنند که شکل رایج آن برای ارتباط و اتصال درون‌بافتی یافته‌ها در یک یا چند موقعیت خاص مکانی و زمانی است. امروزه در مراحل اولیه کاوش‌های باستان‌شناختی به جای استفاده از واژه‌های ملموسی چون کف، خانه، زباله‌دانی، چاله تیرک و غیره از برگه‌های کدگذاری شده‌ای به همراه کلمات ناملموسی چون «واحد»^۲ یا «بافت» استفاده می‌شود. هدف این است که بدانیم و بپذیریم در کاوش‌ها نباید قبل از جمع‌آوری تمامی یافته‌ها دست به تفسیرهای کاملاً ذهنی، شخصی و سلیقه‌ای درباره آنها بزنیم (Hodder, 1991:123; Champion, 1991:140). البته ناگفته نماند که با شکل‌گیری رویکرد کلی‌نگر^۳ در دهه ۱۹۷۰ میلادی توسط نظریه‌پردازان امریکایی از جمله جویس مارکوس^۴ و کنت فلانری^۵ و تاکید آن‌ها بر تمامی جنبه‌های فرهنگی جوامع بشری از روابط زیست‌محیطی و اقتصادی تا نظام اجتماعی، سیاسی، هنر، ذوق، زیبایی و جهان‌بینی،

1. Matthew Johnson
2. Unit
3. Holistic
4. Joyce Marcus
5. Kent Flannery

قابلیت و کارآمدی رویکرد بافتی نیز در باستان‌شناختی مورد توجه برخی از همین باستان‌شناسان نظریه‌پرداز از جمله فلانری در کتاب «The Early Mesoamerican Village» در سال ۱۹۷۶ میلادی قرار گرفت (Demarrais, 2005:141-146).

شماری نیز بر این باورند که روش‌های تحلیلی باستان‌شناسی در هر مکان و زمانی با توجه به نحوه و میزان وابستگی به بافت آن تعیین و در ارتباط تنگاتنگی با آن تعریف می‌شود. توجه به یافته‌ها بدون هیچ‌گونه اطلاعات بافتی به گونه‌ای عتیقه‌بازی محسوب می‌شود و شاید بتوان آن‌ها را در شاخه‌های خاصی از تاریخ هنر یا مجامع هنری جای داد. حتی کندن و خارج کردن «اشیا» از بافت خود در فرآیند اکتشاف توسط فلزیاب در تعارض و مغایر با اهداف باستان‌شناس و رویکردهای بافت‌محور به یافته‌ها قرار می‌گیرد (Hodder, 1991:123).

گفتنی است که رویکرد بافتی^۱ در باستان‌شناسی تاریخی و صنعتی نیز مورد توجه قرار گرفته و در هموار کردن راه مشاهده و مطالعه هر چه اصولی و شفاف‌تر ماده‌های مورد مطالعه موثر واقع شده است.^۲

در این نوشتار به ریشه‌یابی، تشریح و بررسی این رویکرد مهم باستان‌شناختی از دیدگاه‌های نظری مختلف پرداخته شده است.

تاملی مفهومی و واژه‌شناسانه در معنای «بافت»

واژه بافت برگرفته از واژه لاتین contexture (contextere) به معنی بافت (Weave) به هم‌بافته، پیوند دادن و در هم تنیدن است (Oxford English Dictionary, 1993; Butzer, 1980:418; Hodder, 1991:122).^۳ اشاره به مکان قرار گرفتن اقلام^۴ (یافته‌های گوناگون) در درون یا قالب بافت‌هایشان به مثابه متن دارد. برگردان و معادل‌یابی این مفهوم لاتینی تبار به زبان فارسی بسیار دقیق و هوشمندانه بوده است.

1. Contextual Approach

۲. برای آشنایی بیشتر رجوع شود به: Palmer and Neaverson, 1998; Hicks and Beaudry, 2006

3. Contextual

4. Items

به سخن دیگر در اینجا بافت مفهومی است که به بخش‌هایی از یک متن مادی یعنی ماده فرهنگی اشاره دارد و به قبل و بعد از یک جزء یا بخش خاص ارجاع داده می‌شود. البته به گونه‌ای که به لحاظ معنوی (معنایی) در یک رابطه پیوستاری با آن جزء یا بخش قرار می‌گیرد و البته معنی که منفک و جدای از آن، گنگ، ناقص و نامفهوم می‌شود (Hodder, 1991:128). در رویکرد بافتی هر شی (ابژه‌ای) تنها در درون محیط خود و ابعاد مرتبط و شبکه‌ای غنی از پیوندها و پیوستگی‌ها یا روابط کثیرالاضلاع جای گرفته و فهمیده می‌شود. مفروض گرفتن همین تارهای ارتباطی مفقود میان اشیا (ابژه‌های) باستان‌شناختی است که مسیر برای ورود به تفسیر معناهای نهان هموار می‌شود. در این رویکرد کلیت مرتبط متغیرهای پیرامون هر شی یا ابژه به عنوان بافت آن در شی مفروض گرفته می‌شود (Archaeological Method and Theory. An Encyclopedia, Edited by Linda Ellis, 1999:143 & 614).

در باستان‌شناسی بافتی که هادر مطرح می‌کند برای تفسیر، از ارتباط بین تک‌تک مولفه‌ها با دیگر مولفه‌ها در مجموعه آثار فرهنگی بهره گرفته می‌شود (دارک، ۱۳۷۹:۴۸). هر کسی که درصدد بررسی و بازسازی رفتار انسان یا نظام‌های فرهنگی باستانی است، لزوماً باید به زمینه و بافت هر اثر توجه و دقت کامل داشته باشد. «بافت باستان‌شناختی» در نتیجه ثبت و ضبط دقیق «ماتریس»، بعد زمانی و مکانی، ارتباط و هم‌جواری آثار و اشیا حاصل می‌شود. (فاگان، ۱۳۸۴:۲۰۲)

تعریف دقیق‌تر برای بافت یک شناسه باستان‌شناختی بدین قرار است: کلیت محیطی مرتبط^۱ با شی به منظور شناخت و درک معنای شی، که تشخیص چنین رابطه‌ای از ضرورت بالایی برخوردار است. در باستان‌شناسی بافتی هر شی‌ای چونان «ابژه» وابسته به شی یا ابژه دیگر مدنظر قرار می‌گیرد و تعریف شی یا ابژه باستان‌شناختی وابسته به تعریف بافت، و تعریف بافت نیز وابسته به تعریف شی یا ابژه است. برخی نیز چون کیس، باستان‌شناسی بافتی را چنین تعریف

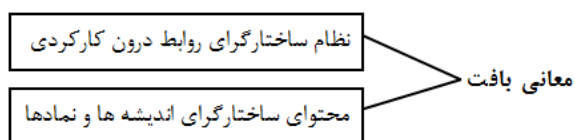
1. The Totality of the Relevant Environment

کرده‌اند: «باستان‌شناسی بافت‌تیبیین^۱ مناسب و قانع‌کننده‌ای را به توصیف^۲ کامل پیوند می‌دهد» (Case, 1973). در طول تاریخ تنها جریان مستمری از وقایع بدون هیچ‌گونه وقفه‌ای وجود داشته و تنها تبیین تغییرات، دلیل و حجت کاملی از تغییرات خواهد بود (Hodder, 1991:143 & 148; Hodder, 1992:13). تیلور^۳ بافت فرهنگی را به‌عنوان روابط میان پدیده‌های فرهنگی و غیرفرهنگی تعریف می‌کند که در هر کدام از این روابط علاوه بر ساختار بافت‌های باستان‌شناختی معانی آن‌ها نیز در نظر گرفته می‌شود (Hudson, 2008:197).

گروه واژه‌گزینی و شورای فرهنگستان زبان و ادب فارسی واژه «بافت» را برابر واژه لاتین تبار Context و مفهوم «باستان‌شناسی بافتاری» را برای رویکرد Contextual Archaeology وضع و پیشنهاد کرده و به تصویب رسانده است. مراد از مفهوم «بافت» به معنای اخص آن در باستان‌شناسی، روابط درونی و بیرونی مفقود و نامشهود مکانی- زمانی ماده‌های فرهنگی و آثار و شواهد متفرق، الکن و بی‌نام و تغییر صورت و سیرت داده و ناپویای گذشته است که به لحاظ نظری مفروض گرفته می‌شوند. (نگارندگان)

معانی بافت

دو نوع معنای اصلی توسط باستان‌شناسان برای بافت در نظر گرفته شده است :



۱- حال در راستای معنای نخست ما می‌توانیم پرسش‌ها و مسائلی را در مورد محیط فیزیکی و انسانی، فرآیندهای نهشتی، نظام کارکردی، مساحت و عرصه محوطه استقرار،

1.Explanation
2.Description
3.Taylor

مبادلات مادی، انرژی و اطلاعات مطرح کنیم. ما با درک و فهم نوع کارکرد و کاربری اشیا (ابژه‌ها) و براساس چنین فرآیندها، عامل‌ها و فاعل‌ها یا به اصطلاح علمی متداول فاکتورها و ساختار اجتماعی - اقتصادی آن‌ها موفق به درک معنای آنها خواهیم شد.

۲- مفروض گرفتن معانی کارکردییا رویکرد معطوف به نقش ویژه‌ها به تنهایی و به خودی خود برای پی‌بردن به کارکرد و نقش نمادین و محتوایی اشیا کافی نیست. پا را باید از این گلیم فراتر نهاد و به حوزه معنای دوم (محتوای نمادین، عقاید و اندیشه‌ها) وارد شد. در این خطه‌های تاریک مفقودالمعنی اغلب آن گونه با ابژه‌ها یا اشیا باستان‌شناختی برخورد می‌شود که «این فیبولا^۱ نماد زنان است» یا «این شمشیرنماد مردان است». لیکن باستان‌شناسان به منظور تشخیص محتوای معنوی و رای اشیا می‌باید دست به کندوکاوهای گسترده از نوع دیگر بزنند. روندی که معطوف به تفحص و تحقیق درباره اندیشه‌ها و ورود به سپهر تصورات ذهنی^۲ است که به وسیله نمادهای مادی نشان داده شده‌اند و چونانجزئی از اجزای یک کل ساختمند در درون جامعه ایفای نقش می‌کنند (Hodder, 1991:124-125).

باستان‌شناسان با اتکا به رویکرد بافتی هم از به خدمت گرفتن راهکارها و هم نظریه‌های دیگر با هدف دست یافتن به تفسیرهای مطمئن‌تر درباره روابط درون‌کارکردی یافته‌ها و داده‌های مورد مشاهده و مطالعه استفاده می‌کنند. از این روند در حوزه اقتصاد کهن^۳، نظریه علوفه‌ها^۴، نظریه کنش اجتماعی^۵، نظریه مبادله، نظریه سیستم‌ها، نظریه اطلاعات و غیره استفاده شده است. تمام این نظریه‌ها در گام نخست به علت نیاز و ضرورت رسیدن به معنای محتوایی داده‌های فرهنگی (معنای دوم) برساخته و به خدمت گرفته شده‌اند. چه بسا در صورت عدم

۱. فیبولا به یک نوع سنجاق فلزی لباس اطلاق می‌شود که در دوره‌های تاریخی مختلف به شکل‌های متنوعی توسط زنان استفاده می‌شده است و از آن به عنوان نماد زن هم یاد می‌شود. (نگارندگان)

2. Ideas
3. Paleoeconomic
4. Optimal Foraging
5. Social Action

توجه کافی به معنای دوم به خدمت گرفتن این نظریه‌ها نیز ذهن و فکر ما را به وادی گمراهی خواهد کشاند. مسئله‌ای که باید بر آن توجه و تأکید جدی شود محتوای معنایی در بافت‌های تاریخی خاص آنها است. عدم توجه به این نکته مهم یکی از خلاهای اصلی در مبانی نظری باستان‌شناسی نیز بوده است. به منظور رسیدن به محتوای معنایی باید دو نکته و نحوه مهم را مدنظر داشته باشیم:

۱- نخست استفاده از نوعی خود انتقادی در تحلیل معنایی. بدین‌گونه که آیا معنایی وجود دارند که ما بتوانیم آنها را به دورنمای اجتماعی و فرهنگی گذشته خود حمل کنیم؟ این مسئله‌ای است که باید در هر بافتی به آن توجه کنیم.

۲- دوم آنکه ثبت و ضبط داده‌ها بعنوان «متنی» که قابل خواندن است. محدودیت‌ها و مقیداتی که در این دیدگاه وجود دارد مقایسه دشوار فرهنگ مادی با متن و زبان است چراکه فرهنگ مادی اغلب عملی فن‌آورانه و کارکردی است و تنوع فرهنگ مادی نیز وابسته به چنین عوامل یا فاکتورهایی است. در واقع معنایی نمادین تقریباً از معنایی عملی (عمل‌گرا) گرفته می‌شوند تا از سیستم‌ها یا سامانه‌های ساختارگرای انتزاعی علائم (Ibid:125).

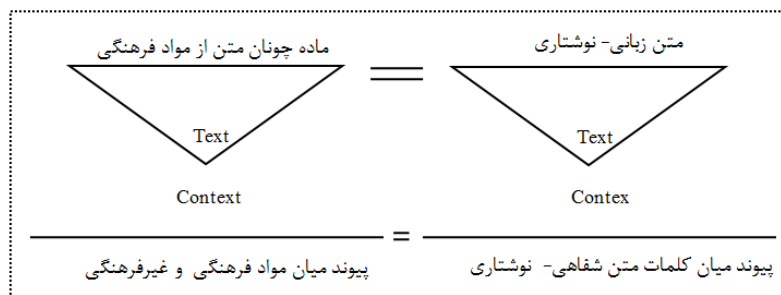
بافت یا متن! در باستان‌شناسی^۲

این اندیشه و رویکرد که «فرهنگ مادی به مثابه یک متن خوانش‌پذیر است» طی دهه‌های اخیر در باستان‌شناسی جایگاه ویژه‌ای یافته است. البته برای باستان‌شناسان حیث ثبتي و مدرک‌مندی داده‌های مورد مطالعه و تلویحاً چگونگی زبان امری محرز و پذیرفته شده است. این نحوه نگاه و مقارنت میان حیث مدرکی و زبانی داده‌های باستان‌شناختی زمانی اهمیت می‌یابد که دغدغه و چالش کشف‌المحجوب (کشف بوده‌های مفقود) محتوای معنایی رفتاری انسان در گذشته پیشاپیش مورد توجه و امعان‌نظر قرار گرفته باشد. هادر ادعا می‌کند که فرهنگ مادی صرفاً

1. Pragmatic
2. Context or Text

انعکاسی از تطابق محیطی یا روابط سیاسی - اجتماعی نیست بلکه عنصری است فعال در روابط گروهی که می‌تواند در شناسایی و بازسازی روابط اجتماعی موثر باشد (Trigger, 1990:348). این نکته مهمی است که هادر بر آن انگشت اشارت و تاکید می‌نهد.

اما، ما چگونه چنین «متن‌هایی» را می‌توانیم خوانش یا تقریر کنیم؟ به طور بدیهی، اگر زبان فرهنگ مادی دارای اجزاء، لغات، دستورزبان یا ساختار متداولی با زبان شفاهی همزمان ما نداشته باشد، خواندن این زبان اگر غیرممکن نباشد بی‌شک دشوار خواهد بود. به ویژه اگر متن برجای مانده ناقص، منقطع و دستخوش شقاق و دوپارگی شده باشد. اما به رغم همه دشواری‌ها و موانع بر سر راه رویکرد بافتی، این باور وجود دارد که قواعد ساده‌ای زیربنای تمام زبان‌ها هستند یا حداقل زیربنای روش‌هایی هستند که در آن‌ها انسان اندیش‌ورز تبار «سپینس» و «هوموسپینس» در هر زمان و مکانی معنای مشخصی را به وساطت نشانه‌هایی قراردادی بیان کرده است. بیشتر باستان‌شناسان ادعا می‌کنند داده‌های آنها کنگ و صامت هستند. البته این ادعای درستی است. یقیناً یک شبیه ما هوشی (به تنهایی) صامت، گنگ یا الکن است. در اینجا بی‌مناسبت نیست با نمودار هندسی مقایسه میان یک متن‌زبانی و مادی صورت گیرد:



شکل ۱: شباهت میان بافت متنی و بافت مادی (نگارندگان)

باستان‌شناسی مطالعه اشیای منفرد و متفرق نیست. وقتی سخن از صمت و لکت اشیا یا ماده‌های مورد مطالعه به میان می‌آید مراد این نیست که آن‌ها به طور مطلق صامت و گنگ هستند. به سخن دیگر اشیا یا اعیان باستان‌شناختی متنیّت خاص خود را دارند و قواعد خوانش خود را می‌طلبند. این که ما قادر به خواندن آن‌ها نیستیم یا نمی‌شویم، بحث دیگری است. البته نمادهای مادی به خودی خود صامت‌اند. با این همه همین ماده‌های الکن و صامت وقتی در «متن» خود قرار می‌گیرند نسبت به هرگونه غرغر یا صدایی شبیه آن که در گفتار استفاده می‌شود معنادارتر نباشند کمتر نیستند اشیا با ما صحبت و نجوا می‌کنند ولی مشکل تفسیر آنهاست (شکل ۱) (Hodder, 1991:126; Yentsch and Beaudry, 2001:226).

فراموش نکنیم وقتی دستور زبان و قواعد زبانی یک متن نوشتاری را نمی‌دانیم و برایمان رمزگشایی نشده خوانش‌اش از متن مادی دشوارتر و دست‌نیافتنی‌تر است. زبان نوشتاری دارای قواعد و اصول پایه‌ای یکسانی چون زبان فرهنگ مادی است^۱. هم متن نوشتاری هم مادی هر دو قواعد خوانش خود را دارند. زمانی می‌شود خوانش و تقریرشان کرد که به چنین قواعدی بتوانیم دسترسی بیابیم. به همین دلیل نیز تشخیص و مرزبندی میان هر دو زبان یعنی زبان متن نوشتاری و متن فرهنگ مادی در هنگام استفاده از اصول و قواعد مذکور به منظور خواندن و قرائت متون گذشته و مشاهده تغییر معانی آن‌ها در محیط و شرایط مختلف از اهمیت بالایی برخوردار است (Hodder, 1991:126). بررسی و مطالعه‌ای که هنری گلسیه‌آدر سال ۱۹۷۵ میلادی بر روی خانه‌های محلی ویرجینیا داشته است یکی از مهمترین مطالعات نوع امریکایی در راستای مطالعه و بررسی اشیا به عنوان متن‌ها بوده است. او دستور زبانی را تحت عنوان چوموسکین^۳ برای بررسی معماری و آثار سازه‌ای طراحی کرده است. این دستور زبان این توانایی را به خواننده می‌داد که دقیقاً زمان‌ها و مراحل مختلف ساخت‌وساز خانه‌ها را مشخص

۱. به منظور دسترسی به اطلاعات بیشتر در مورد تعریف بافت نوشتاری و انواع بافت‌های نوشتاری موجود در یک

جمله رک به: (Engelbart and Theuerkauf, 1999)

2.H.Glassie

3.Chomoskian

کند. هر تغییری در فرم، شکل و مواد فرهنگی نشانگر تغییرات و پویایی فرهنگی است (Yentsch and Baudry, 2001:226-227).

از آنجایی که فرهنگ مادی مبین عقاید و اندیشه‌های پیچیده و مفقود است باید با نگاهی دقیق‌تر و جامع‌تر با آن‌ها برخورد کرد. در ضمن هیچ‌گونه دستورالعمل و فرهنگ لغتی برای فرهنگ مادی وجود ندارد. معمولاً نمادهای فرهنگ مادی مبهم‌تر از همتای زبان شفاهی‌شان هستند. اغلب نمادهای مادی در عین متغیر بودن، ماندگار و از انعطاف کمتری برخوردارند. در اوضاع و شرایط مختلف و نحوه استفاده از فرهنگ مادی، آن‌ها به هیچ‌وجه یک زبان محسوب نمی‌شوند؛ بلکه بیشتر به مثابه یک عمل و الگو در جهان مورد توجه بوده و جریان و حضور دارند. این دغدغه‌ها و نگرانی‌های عملی تأثیر زیادی در معانی نمادین فرهنگ مادی نیز دارند. به هر روی فرهنگ مادی یک زبان است و هنگامی که آنرا با زبان نوشتاری و گفتاری مقایسه می‌کنیم نمونه ساده آن است. با توجه به چنین دلایلی، متون فرهنگ مادی برای خواندن و رمزگشایی تا حدودی ساده‌تر از اسناد نوشتاری است. البته هنگام دسترسی، آشنایی زیادی نسبت به دستور زبان متن‌های زبانی و نوشتاری نداریم. از این منظر در متن‌های مادی همیشه نوعی گشودگی و سادگی برای خوانش آن‌ها هست. پرسشی که همیشه مطرح است این است که باستان‌شناسان چگونه حتی وقتی اطلاع چندانی در مورد دستور زبان متون فرهنگ مادی نداشته باشند موفق به خواندن فرهنگ مادی می‌شوند؟ (Hodder, 1991:127)

وقتی عزم خوانش یک متن نوشتاری به ویژه فرهنگ مادی چونان متن را در سر داریم یک سلسله از مسئله‌ها و موارد را باید مورد توجه و مدنظر قرار داد که در این جا به مهمترین‌شان اشاره می‌شود:

- ۱- یک متن معانی مختلفی را برای افراد مختلف می‌تواند داشته باشد. هر خواننده‌ای می‌تواند متن را به شیوه‌های مختلفی بخواند.
- ۲- این معانی عملاً می‌توانند مورد دخل و تصرف قرار گیرند.

۳- چنین تحریف‌هایی عمدتاً به صورت تلویحی، پوشیده و گنگ ارایه می‌شوند. ما به طور آگاهانه و در قالب چارچوب‌های ساختاری (دستوری) به قواعد خواندن متن فکر نمی‌کنیم. چه بسا در میان فرهنگ‌های مختلف قواعد و اصول اجتماعی متفاوتی وجود داشته باشد و بسیاری از این ارزش‌ها و قواعد در زمان‌های مختلف به طور قراردادی حذف یا وضع گردند.

۴- ممکن است گفته شود اگر معانی فرهنگ مادی این چنین و تا این درجه پیچیده است، پس شاید هرگز در خواندن یک متن به معنی و نتیجه نهایی نرسیم، چرا که هر نسلی و هر فردی قرائت خاص و جدیدی از نمایشنامه شکسپیر ارایه می‌دهد و هر قرائتی نوعی ارزش و اعتبار خاص خود را در برابر ما می‌نهد. در فرجام ممکن است هیچ‌گاه به یک درک درست از معنای یک نقش سفال یا یک آیین تدفین دست نیابیم. چه بسا همین خوانش‌ها و قرائت‌های متفاوت بوده که مشرب‌های نوظهور پساوندگرا به ترغیب عمل‌گرایی با تفسیرهای متعدد روی می‌آورند و ضرورت دست‌یابی به فرجام و معنای نهایی یک شی یا ابژه را چونان متن انکار می‌کنند.

۵- معانی یک متن خارج از کنترل نویسنده آن است. اگر متنی با تفسیرهای مختلف مورد بررسی قرار گیرد ممکن است برخی از آن‌ها کاملاً متفاوت با قرائتی باشد که مدنظر نویسنده متن بوده است. بنابراین ما نمی‌توانیم ارجاع و اشاره صحیحی به نیت نویسنده در نگارش متن ادبی یا باستان‌شناختی داشته باشیم (Johnson, 2000: 107-108).

برخی چون هادرکالینگوود^۱ و بوردیو^۲ بر این باورند که در برخی موارد دستور زبان جهانی وجود دارد. به عبارت دیگر هر رویداد و پدیده ویژه‌ای از اهمیت خاصی برخوردار است که می‌تواند در هر مکان و زمانی جامعیت داشته باشد. انسان به عنوان موجودی اجتماعی در فرهنگ خود و یا در تماس با فرهنگ‌های دیگر رشد می‌یابد و به سطحی از آگاهی می‌رسد که بتواند درک نسبی و اولیه‌ای از دیگر افراد و پدیده‌ها و متغیرهای گوناگون در مکان و زمان‌های

1. Collingwood
2. Bourdieu

مختلف داشته باشد. در تفسیر معانی بافتی و متنی فرهنگ مادی گذشته دو نکته قابل توجه وجود دارد که چنین‌اند:

الف) معانی درون ذهنی ای^۱ که نمی‌تواند عقاید ذهنی افراد و به عبارتی تفکر یا فکر آگاهانه افراد باشد. در واقع آن‌ها، تاحدودی تصورات ذهنی اجتماعی و عمومی هستند که در الگوها و فعالیت‌های روزمره به کار گرفته می‌شوند. الگوهای نهادینه‌شده گروه‌های اجتماعی یک امر متداول و معمول است که به تکرار و تمرین منتهی می‌شود. براساس این الگوهای نهادینه مادی است که باستان‌شناسان قادر به درک سوژه‌ها و تصورات ذهنی مفقود در مواد فرهنگی می‌شوند.

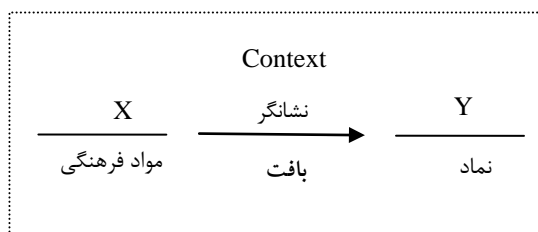
ب) امکان خواندن و درک معانی فرهنگ مادی به دلیل وجود و امکان تجسم بستر و بافت تولید فرهنگ مادی بیشتر از زبان و گفتار است. معانی فرهنگ مادی عمدتاً تحت الشعاع مولفه‌های کارکردی، فیزیکی و فناورانه یا تکنولوژیکی آن عارضه مادی قرار می‌گیرند و ماهیت ملموس (عینی) و مادی چنین داده‌هایی این امکان را فراهم می‌سازد که خواندن و درک «متن» فرهنگ مادی راحت‌تر از علائم زبانی صورت گیرد (Hodder, 1991: 127 - 128). در نتیجه باستان‌شناسی بافتی نیز در خواندن یک بافت یا متن به مانند تعریف تفکر در منطق (تفکر به معنای عبور از معلوم به سوی مجهول از طریق چیدن معلومات در کنار همدیگر است) (معلمی، ۱۳۸۰: ۲۰) عمل می‌کند. برای مثال، کسی که آگاهی از معنای انسان ندارد، می‌تواند انسان را به معلومات دیگرش چون: حیات، احساس، اراده، تعقل و تفکر ارجاع دهد و از کنار هم چیدن این معلومات به حقیقت انسان یا بخشی از آن پی ببرد. او با این عمل ذهنی درمی‌یابد که انسان موجودی است زنده، دارای احساس و اراده و قادر به تفکر و تعقل. بنابراین انسان (باستان‌شناس) با کنار هم چیدن معلومات و آگاهی‌های قبلی به معلوم جدیدی دست می‌یابد. در این فرآیند ذهنی همواره دو عنصر اساسی دخالت دارند:

1. Subjective internal meanings

۱- مواد (آگاهی‌های قبلی شامل تصورات (صورت ذهنی بدون حکم، مانند: تصور انسان، شهر و آمدن) و تصدیقات (صورت‌های ذهنی همراه حکم، مانند: «انسان متفکر است»، «شهر زیباست»، «علی آمد»).

۲- قالب (شکل و نحوه چیدن مقدمات و معلومات) (همان) یا همان متن و بافت در باستان‌شناسی. (نگارندگان)

بر همه آشکار است که در گذشته و حال اکثر نمادها بدون وجود و جوهره خارجی و مادی بی‌معنی هستند و وظیفه باستان‌شناسان است که با مطالعه ابژه‌ها و داده‌های مادی - فرهنگی برجای مانده از گذشته به درک محتوایی و نمادین آن‌ها برسند و این فرآیند به نتیجه نخواهد رسید مگر در پرتو مطالعه یافته‌های مادی در کنار دیگر یافته‌ها و در بستر و بافت زمانی، مکانی و فرهنگی آن‌ها (Renfrew, 2001: 129-130). رنفریو نیز چون هادر به این معادله اعتقاد دارد که:



شکل ۲: از مواد فرهنگی تا نماد شناسی در قالب یک بافت، برگرفته از نظرات رنفریو (Ibid).

توصیف و تبیین در باستان‌شناسی بافتی^۱

پرسش و مسئله‌ای که در اینجا مطرح می‌شود اینست که آیا تبیین گذشته به روش توصیف داده‌ها چونان داده‌های بافتی مناسب و قابل اعتمادترین رویکرد ممکن است؟ گاه از در تقابل قرار گرفتن دو مفهوم «توصیف» و «تبیین» در باستان‌شناسی کژفهمی‌ها و آسیب‌های زیادی در باستان‌شناسی پدید آمده است. مثلاً اینکه «توصیف» واژه‌ای است محقر که مورد استفاده باستان‌شناسان غیرعلمی بوده است. در مقابل «تبیین» واژه‌ای مثبت و از قوت بیشتری در

ابهام‌زدایی یا رفع ابهام از یک مسئله برخوردار است. توصیف و تبیین نه تنها در تقابل هم قرار نمی‌گیرند که در طول هم قرار می‌گیرند، تاکید می‌کنیم در طول هم نه در عرض هم. یکی راه را برای رسیدن به دیگری هموار و تعریض می‌کند. برای مثال به پاره‌ای پرسش‌های زیر توجه کنید:

(۱) چرا این محوطه متروک شده است؟

- به خاطر افزایش جمعیت؟

(۲) دلیل افزایش جمعیت به عنوان عامل متروک شدن محوطه چیست؟

- رشد بیش از حد محوطه؟

(۳) رشد بیش از حد محوطه به چه دلیلی بوده است؟

- استفاده بیش از حد جمعیت‌های محیط پیرامون؟

در هر توضیحی معمولاً توصیفی از برخی وقایع دیده می‌شود، البته فرضیه و حدس و گمانی نیز وجود دارد که در برخی موارد پاسخی تقریباً مرتبط با سوال است. مثلاً به دنبال پاسخی که برای سوال ۳ مطرح شده گمانی نیز وجود دارد که احتمالاً مردم به منابع زمینی و پیرامونی خود نیاز داشته‌اند که برداشت زیادی از زمین‌های اطراف کرده‌اند. حال اگر سوالاتی در مورد پاسخ‌های ارایه شده مطرح شود مجدداً با توصیف‌های جزئی و کلی دیگری مواجه می‌شویم (Hodder, 1991: 146-147).

(۴) به چه دلیل آن‌ها از محیط اطراف‌شان بیش از حد استفاده کرده‌اند؟

- به خاطر اینکه مردم از طریق منابع پیرامون‌شان امرار معاش می‌کرده‌اند.

(۵) چرا آن‌ها از منابع خارج از محیط زندگی‌شان استفاده نکرده‌اند؟

- به دلیل صرف انرژی و وقت فراوان

در چنین مواردی ما باید عامل‌ها و فاکتورهای مهم‌تری را در نظر بگیریم که به توضیحات بیشتری برسیم. معنی نمادینی که برای یک ابژه ارایه می‌شود معمولاً توصیفی است از جنبه‌هایی از بافتی که آن ابژه در آن به کار گرفته شده است. به عنوان مثال:

۶) معنی این تاج چیست؟

- شخصی که آن را بر سر نهاده است پادشاه بوده است.

در نتیجه در موارد متعددی توضیح، توصیف است و توصیف، توضیح. سیر و روند خاصی در بافت پرسش‌های فوق وجود دارد:

۱- پرسش + توصیف؟ ----- ◀ ۲- توصیف + تبیین ----- ◀ ۳- حدس، فرضیه

شکل ۳

در باستان‌شناسی بافتی ضروری است که به طور مستمر سوالاتی پرسیده شود که بر ما آشکار شود آیا فرضیات عمومی (مرحله ۳) در ارتباط با بافت خاصی هستند. این روندها مارا به یک توصیف کلی و جزئی از بافتی کلی رهنمون می‌کند. به مانند شبکه‌ای از رابطه‌ها مناسبت‌ها و تعارضات که در یک بافت وجود دارند. این روند بی‌انتهاست و مانند حلقه‌های ارتباطی است که قابلیت اتصال به حلقه‌های دیگر را دارد. باستان‌شناسان با این داده‌های خاموش بازی می‌کنند و آن‌ها را به عرصه حیات و زندگی وارد می‌کنند، مانند آهنگسازی که سازهای خود را با هم ترکیب می‌کند تا به آهنگ دلخواه خود برسد.^۱ (Ibid:147)

با توجه به قیاس باستان‌شناس و آهنگساز، تمامی یک توصیف در ارتباطی مستقیم با نظریه‌ها (تئوری‌ها)، معانی سوژه‌ها (ذهنیت‌ها)، تعمیم و تصورات تاریخی است. تأمل در این قیاس امکان خطا در باستان‌شناسی بافتی را به ما نشان می‌دهد. به عبارتی نگرانی ما از این است که آیا نظریه‌های مورد استفاده ما عمومیت‌بخشی و تصورات ما از توصیف‌ها، تبیین‌ها و تفسیرها در راستای همان معانی مفقود شکل می‌گیرند که در بافت تاریخی گذشته وجود داشته است. با این وجود امروزه باستان‌شناسی بافتی سعی دارد سوالات و داده‌ها را به شیوه‌ای کنترل‌شده به هم

۱. یکی از انتقادهایی که بر باستان‌شناسی بافتی وارد است همین مقایسه باستان‌شناس و آهنگساز است. هدف یکی ساختن آهنگ دلخواه و هدف دیگری نیل به واقعیت و سوژه‌های مفقود است و نباید سلیقه، علاقه و ذهنیت شخصی بر واقعیت و ذهنیت مفقود تأثیر بگذارد. (نگارندگان)

متصل سازد تا از آهنگساز شدن باستان‌شناس جلوگیری کنند و این روند منوط به اصول و قواعد کلی در چگونگی خواندن متن‌ها توسط باستان‌شناسان است که به منظور تکامل روز به روز آن‌ها باید همیشه مورد نقد و بررسی قرار گیرند. همیشه این نکته را نیز باید در نظر داشت که آیا ممکن است جوامع گذشته با نظام‌های فرهنگی خاص خود با توصیف‌هایی که براساس معیارهای مکاتبی چون مارکس، وبر یا فوکو انجام می‌دهیم منطبق و هم‌پوشانی نداشته باشند (Ibid:148). برخی این مسئله را این‌گونه مطرح کرده‌اند که صرفاً یک نوع تبیین قابل اعتنا وجود دارد. تبیین قانونی^۱ یا تبیین حاصل از قوانین فراگیر^۲. همه تبیین‌های قابل اعتنا با شرایطی سر و کار دارند که باید به واسطه قوانین عام مقتضی آن‌ها و یا دست کم تعمیمات قابل تجربه، تبیین گردند. گونه‌های دیگری از تبیین در حوزه‌های باستان‌شناسی (حتی باستان‌شناسی بافتی) وجود دارد که باید در تبیین داده‌ها و فرهنگ مادی آن‌ها را مد نظر داشت. (اسپالدینگ، ۱۳۷۹: ۲۳۳-۲۳۱)

باستان‌شناسی محیطی و باستان‌شناسی بافتی

باستان‌شناسی محیطی یکی از قدیمی‌ترین پل‌های میان رشته‌ای بررسی‌های میدانی است. باستان‌شناسان همیشه از بافت محیطی آگاه بوده‌اند. محیط به عنوان یک نعمت اعطا شده است. یقیناً محیط در بیشتر معادلات روندمحوری به عنوان یک متغیر ناپایدار محسوب می‌شود، هر چند در برخی معادلات متغیرهای ثابت نیز وجود دارند. باتزر معتقد است که محیط نباید به عنوان کالبدی از داده‌های توصیفی و ساکن در نظر گرفته شود بلکه محیط باید به عنوان یک عامل پویا در تحلیل بافت باستان‌شناختی در نظر گرفته شود. (Butzer, 1980:417-418)

در باستان‌شناسی، بافت نشانگر یک بافت و قالب^۳ زمانی - فضایی چهار بعدی است که متشکل از محیط فرهنگی و غیرفرهنگی است و در عین اینکه می‌توان آنرا برای یک شی به کار

1. Nomological Explanation
2. Covering Law
3. Matrix

گرفت برای مجموعه‌ای از محوطه‌ها نیز در نظر گرفته می‌شود. بافت همان‌گونه که تعریف شد کانون اولیه رهیافت‌های مختلف در باستان‌شناسی است. به طور مثال باستان‌شناسی فضا در ارتباط با الگوسازی افقی مجموعه داده‌ها در میان یک محوطه و روابط داخلی میان محوطه‌هاست. بافت در ارتباط تنگاتنگی با باستان‌سنجی است، به طور مثال در مورد چارچوب‌های زمانی، آنالیز مواد و فن آوری و منابع (منشا) مواد خام. مهم‌تر از آن بافت دارای کانونی محدود و در عین حال وسیع به نام باستان‌شناسی محیطی است که دارای زیرشاخه‌های تخصصی چون، گیاه باستان‌شناسی، باستان جانورشناسی و زمین باستان‌شناسی است. هدف اصلی باستان‌شناسی محیطی شناخت شاخصه‌ها و فرآیندهای محیط بیوفیزیکی است که بافت و بستری را برای برهم‌کنش با سیستم‌های اقتصادی - اجتماعی فراهم می‌کند که به عنوان مثال در فعالیت‌های معیشتی و الگوهای استقراری انعکاس می‌یابد (Ibid:418-419).

از دیدگاه باتزر، هدف باستان‌شناسی بافتی به عنوان رویکردی که رابطه تنگاتنگی با باستان‌شناسی محیطی دارد عبارتست از: مطالعه محورهای باستان‌شناختی به عنوان بخشی از زیست‌بوم (اکوسیستم) انسانی در میان جوامع گذشته با برهم‌کنش‌های فضایی، اقتصادی و اجتماعی در یک نظام شبکه‌ای سازگار (Ibid:417).

قوم‌نگاری و باستان‌شناسی بافتی

یکی دیگر از رویکردهایی که در باستان‌شناسی بافتی از آن استفاده می‌شود رویکرد قیاسی یا مقارنه‌ای و مماثله‌ای قوم‌نگارانه^۱ در باستان‌شناسی است. دانش قوم‌نگاری معمولاً در عرصه تصورات تاریخی، چشم‌اندازهای جدید و تئوری‌های نسبی و مرتبط وارد می‌شود. این رهیافت بیشتر در قالب واژه آنالوژی (قیاس) قابل شرح است. به عبارتی، گذشته در پرتو حال تفسیر می‌شود. به دلیل برخی از اشتراکات میان حال و گذشته اطلاعات از حال به گذشته انتقال داده می‌شود. به منظور استفاده از روش مماثله‌ای (آنالوژیک) می‌بایست ابتدا وجوه اشتراک و افتراق میان بافت‌ها را مشخص ساخت. در مرحله سپسین روش مماثله را بر شانه ردگیری و رصد

1. Ethnographic analogy

موارد مشابه نهاد. مثلاً در مقایسه و مماثله میان یک جامعه امروزی با جامعه‌ای در گذشته، شیوه و دیدگاه‌های مورد استفاده مانند همان شیوه و منظرهایی است که در مقایسه دو محوطه یا فرهنگ همسایه در گذشته صورت می‌گیرد. به این نکته نیز باید توجه داشت و از آن چونان یک مسئله غفلت نورزید که آیا اطلاعات و داده‌ها را واقعاً می‌توان از یکی به یکی دیگر انتقال داد و یکی را براساس دیگری سنجید؟ (Hodder, 1991: 148) این مسئله در باستان‌شناسی رویکرد کلی‌نگر^۱ امریکایی نیز مطرح شده و به حساسیت و شکنندگی رویکرد یا درست‌تر روش مماثله‌ای (آنالوژیک) قوم‌نگاری و قوم‌نگار تاریخی توجه شده است (Demarrais, 2005: 143).

معضل اساسی که در روش مماثله‌ای یا مقایسه مبتنی بر وجوه اشتراک و افتراق (آنالوژی) دو بافت وجود دارد اطمینان از هم‌پوشانی و برقراری ارتباط میان اشتراکات و افتراقات دو بافت با یکدیگر است. باستان‌شناسان هنگامی از روش مماثله تاریخی (آنالوژی تاریخی) دل‌گرمی و اطمینان بیشتری می‌یابند که بافت فضایی پایدار و تغییرناپذیری وجود داشته باشد و از شکاف زمانی و مکانی یا فضایی میان دو بافت کاسته شود و میان دو بافت تقارن و تشابه بیشتر مشاهده شود. حال در فواصل و دوره‌های زمانی و مکانی بلند، مقایسه میان جوامع به امری دشوار تبدیل می‌شود و باید نکات و اصول متناسب‌تر و نزدیک‌تری را در مماثله میان دو بافت جدید و قدیم مدنظر قرار گیرد. بنابراین استفاده و کاربرد مقایسه‌های مبتنی بر مماثله در باستان‌شناسی باید در گرو استفاده از نظریه‌های عمومی باشد تا بسترهای لازم جهت بحث و مناظره متناسبی را فراهم سازد (Hodder, 1991: 149).

باستان‌شناسی پسا‌روندمحور در انتقاد از باستان‌شناسی نو و روندمحور مشکل مشاهده از درون^۲ و برون^۳ را پیش می‌کشد، به این معنی که مفاهیم نمادین و فرهنگی نمی‌توانند توسط فردی که از بیرون به آنها نگاه می‌کند به درستی درک و تفسیر شوند، چرا که فرهنگ‌های

1. Holistic
2. Etic
3. Emic

ناهمگون واقعیت‌های ناهمگون خلق می‌کنند. به همین دلیل باستان‌شناسان پسا‌روند‌محور به پژوهش‌های قوم‌نگاری نیز مشکوک هستند (علیزاده، ۱۳۸۰: ۹۹).

بدین منظور وظیفه باستان‌شناسی بافتی است که موشکافانه و نقادانه چنین تئوری‌های میان‌فرهنگی و عمومی را هم‌زمان با بافت‌های حال و گذشته مورد مطالعه و بررسی قرار دهد (به عبارتی چنین نظریاتی باید از فیلتر باستان‌شناسی بافتی عبور کنند). بدون استفاده از نظریه‌های عمومی سوالات کمی در مورد گذشته مطرح خواهد شد و متقابلاً پاسخ‌های کمتری نیز ارائه خواهد شد. بدون رهیافت بافتی قیاس حال و گذشته بی‌پایه و اساس خواهد بود (Hodder, 1991: 149).

البته اخیراً دانشمندان از رویکرد مجاز متنی چندان استفاده‌ای نمی‌کنند و به دنبال رویکرد جدیدی هستند. یکی از رویکردهایی که در ۱۹۹۵ میلادی ابداع شده، رویکرد «کشف مجدد» گوتدینر^۱ است که اشیاء و دست‌ساخته‌های مصنوعی را به عنوان نشانه و علائم در نظر می‌گیرند. یک علامت نشانگر و مخفف سوژه‌ها و ابژه‌ها (فاعل و مفعول) است که با یک زنجیرشناختی^۲ به همدیگر متصل می‌شوند. حلقه اول بر اساس هم‌ریختی ظاهری^۳ و حلقه دوم بر اساس تغییر نام یا تغییر تسمیه^۴ بنیان و پایه‌گذاری شده است. وقتی یک شیء و اثر به عنوان یک ابزار تجزیه و تحلیل در نظر گرفته می‌شود، تحلیل‌گر بر یک شیء و ابژه و شاید نیت سازنده از ساخت آن تمرکز می‌کند. ولی وقتی یک شیء و اثر به عنوان یک علامت، تحلیل می‌شود عنصر و عامل اصلی افراد و گروهی هستند که به آن معنا و ارزش داده‌اند. گفتنی است که تحلیل و معنای این علائم بیشتر از طریق قوم‌نگاری بدست می‌آید تا باستان‌شناسی. (Yentsch and Beaudry, 2001: 227)

معناکاوی و تاویل (هرمنوتیک) و باستان‌شناسی بافتی

1. Gottdiener

2. Cognitive

3. Visual Isomorphism

4. Metonymy

رویکرد بافتی ضمن کنکاش در میان نظریه‌ها (تئوری‌ها) و داده‌ها درصدد است مناسب‌ترین نظریه‌ها را برای مناسب‌ترین داده‌ها مورد توجه ومدنظر قرار دهد. در روش‌شناختی بافتی نظریه شدیداً می‌تواند نسبت به نوع داده قابل تغییر باشد به عبارتی نظریه خادم عمل و یافته است و هم یافته‌ها و هم داده‌ها چونان پیکری از اطلاعات گردآوری شده هستند که راه را به روی تئوری و داوری هموار می‌کنند و می‌کشایند. برخی نظریه‌ها و تئوری‌ها اساساً به خدمت فراخوانده شده‌اند تا داده‌های باستان‌شناختی را بهتر از دیگر تئوری‌ها تحلیل و پردازش کنند. از این‌رو، اخیراً کالینگوود^۱ توجه خاصی به معرفی وفهم معناکاو و هرمنوتیک و نقش آن در باستان‌شناسی داشته است. هرمنوتیک اساساً علم تفسیر است و اصول و قواعد لازم در کشف حقایقی چون معانی پنهان متون مقدس، واقعیت‌های سروده‌های مذهبی را فراهم می‌سازد. البته معنی نوین و عمومی از هرمنوتیک توسط نویسندگانی چون شلایرماخر^۲، دیلتای^۳، هایدگر^۴، گادامر^۵ و ریکور^۶ مطرح شده است. هرمنوتیک به دنبال درک دنیا و جهان نه به عنوان یک نظام فیزیکی، بلکه به عنوان موضوع یا ابژه‌ای از فعالیت و تفکر انسانی است (Hodder, 1991:149).

بنابراین اصل و قاعده اصلی در هرمنوتیک مانند باستان‌شناسی بافتی این است که ما باید هر جزئی را مانند یک ابژه یا لغت برحسب کلیت و هر کلیت را برحسب جزئیت بفهمیم؛ مانند یک مفسر که آنقدر در میان جزئیات و کلیات پس و پیش می‌رود تا به یک نظم و هماهنگی یا هارمونی در تمام جزئیات و درعین حال در کلیات برسد. این روندی است که توسط کالینگوود به عنوان «انطباق و وحدت» (وحدت در کثرت، کثرت در وحدت) مطرح شده است. بارها توسط گادامر در نقدی که بر نظریات کالینگوود داشته است این مطلب تأکید شده که معانی تفسیری تنها به اهداف و نیت انسان‌های گذشته محدود نمی‌شود بلکه مهم‌تر از آن تشخیص بافت کلی

-
1. Collingwood
 2. Schleiermacher
 3. Dilthey
 4. Heidegger
 5. Gadamer
 6. Ricoeur

و وسیع‌تری از معانی تاریخی چون جامعه، اقتصاد، فرهنگ، فن‌آوری و غیره است که در میان ذهنیت‌ها و تصورات افراد گذشته شکل گرفته است. علم هرمنوتیک این موضوع را تأیید و اذعان می‌دارد که ما تنها زمانی قادر به درک دنیای انسانی خواهیم بود که سوالاتی را در مورد آن مطرح کنیم. هیچ چیزی معنا نمی‌یابد مگر در پرتو سوال و پرسش. تفسیر معمولاً منطقی از پرسش و پاسخ را در خود دارد. پرسش و پاسخ در یک مسیر بی‌انتهای ادامه می‌یابد به گونه‌ای که هر پرسشی، پاسخی را به دنبال دارد و هر پاسخی هم پرسش‌های جدیدی را مطرح می‌کند. عقیده کالینگوود در مورد فرآیند پرسش و پاسخ توسط نظریه‌پردازانی چون گادامر مورد نقد قرار گرفته است چرا که این پرسش و پاسخ امکان مطالعه و بررسی بهینه رابطه میان گذشته و حال و امکان تفسیر را از بین می‌برد. بدین‌گونه که هر پرسشی براساس معیار خاصی مطرح می‌شود و هر پرسشی، پاسخی معینی را در ذهن مجسم می‌سازد (Ibid:150-151; Johnsen and Olsen, 2000:109).

گرچه تقریر و معناکاو و تبیین‌های علی‌اشیا و آثار مادی با مشکلات و پیچیدگی‌های زیادی مواجه است. چه بسا نقد، تحلیل و شناخت جنبه‌های تفسیری و ماهیت هرمنوتیک باستان‌شناسی از اهمیت بسیاری برخوردار است. (ملاصالحی، ۱۳۸۲: ۵۳-۴۹). تفسیر گذشته براساس رهیافت پرسش و پاسخی که در زمان حال ریشه دارد می‌تواند مصداق این باشد که:

پیش چشم‌داشتی شیشه‌کبود زین سبب عالم کبودت می‌نمود (مولانا)

نکته‌ای که باید به آن پرداخت فهم این مسئله است که یک ابژه باید به طور هم‌زمان برحسب زمان خود و دنیای ما مورد فهم و سنجش قرار گیرد و چگونگی این امکان وجود دارد که دو عرصه و حیطه هرمنوتیک (گذشته و حال) با مرزهای بافتی محدود و افق‌ها و دیدگاه‌های بسته متقابل به یکدیگر پیوند داده شوند؟ گادامر به این مسئله این‌گونه پاسخ می‌دهد: «بافت‌ها و افق‌ها دائماً مردمی که در آن‌ها زندگی می‌کنند و آن‌ها را ایجاد می‌کنند در حرکت و تکاپو هستند». پاسخ به یک پرسش بلافاصله منظر و افق جدیدی را شکل می‌دهد. چرا که پاسخ به یک پرسش جدید منجر به خودآگاهی و طرح پرسش جدیدی می‌شود. مفسر سعی دارد کلیتی را بین دو بافت

ایجاد کند که بافت ما و بافت‌های دیگر را پوشش دهد. دور و تسلسل هرمنوتیک باطل و ناقص نیست، بلکه به طور مستمر و منطقی در مسیر و روند پرسش و پاسخ حرکت می‌کند و این حرکت در میان گذشته و حال، ابژه و سوژه یا عین ذهن یا به تعبیر متفکران مسلمان معلوم و عالم صورت می‌گیرد و در عین اینکه از هم جدا هستند با یکدیگر ترکیب و پیوند می‌یابند (Hodder, 1991: 152). در کل، در تفسیر هرمنوتیک مفسر باید موضوع مورد مطالعه را در بستر زمانی و مکانی خاص خود قرار داده و با توجه به شرایط ویژه‌ای که زمان و مکان بر موضوع تحمیل می‌کنند، به تفسیر آن بپردازد (لباف خانیکی، ۱۳۸۵: ۵۲).

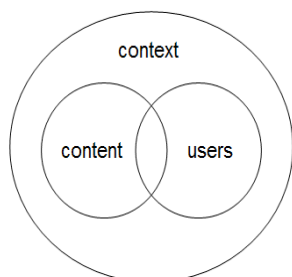
نتیجه‌گیری

یکی از رویکردهای مطرح و جاری در مشاهدات و مطالعات باستان‌شناختی هم در میدان گردآوری و هم در مقام داوری، رویکرد بافتی است. ایان هادر را می‌توان از پیشگامان چنین رویکردی در باستان‌شناسی نام برد. او معانی کارکردی و نمادین فرهنگ مادی را به عنوان یک معنای بافتی در نظر می‌گیرد. هر چند با استفاده از این رهیافت ممکن است رابطه میان فرهنگ مادی و معانی آن سرانجام به گونه‌ای اختیاری و در راستای ذهنیت شخصی تفسیر شود. ولی به هر حال این رویکرد می‌تواند حداقل بخشی از معنی برگرفته از بافت فرهنگی را با توجه به دیگر داده‌های فرهنگی مرتبط روشن سازد. رنفریو بر این باور است که این روند به نتیجه نخواهد رسید مگر در پرتو یافته‌های مادی در کنار دیگر یافته‌ها و در بستر و بافت زمانی، مکانی و فرهنگی آن‌ها.

باستان‌شناسی بافتی با استفاده از شیوه‌های بافتی به مطالعه داده‌های بافتی برای نیل به دو گونهمعنای ۱- نظام ساختارگرایی روابط درون‌کارکردی (بافت محیطی) ۲- محتوای ساختارگرایی اندیشه‌ها و نمادها می‌پردازد. باید در نظر داشت که در باستان‌شناسی بافتی برای گذر از یک بافت به بافت دیگر باید بافت‌های جزئی و پیش‌رو را به خوبی مورد تجزیه و تحلیل قرار داد تا در پایان به برداشتی صحیح از مجموعه بافت‌ها رسید. باستان‌شناسی بافتی

رهیافتی است که در عین جزئی‌نگری، کلی‌نگر هم هست و در ارتباط تنگاتنگی با دیگر رهیافت‌هایی چون باستان‌شناسی محیطی، قوم‌نگاری و... قرار دارد.

در کل، دامن سخن را این چنین می‌توان فروچید که یک بافت باستان‌شناختی به مانند یک متن نوشتاری است که از جمله‌های متعدد با ساختارهای متنوع تشکیل شده است و مواد فرهنگی و غیر فرهنگی در یک بافت باستان‌شناختی نقش کلمات و حروف آن متن را به عهده دارند. مواد فرهنگی در متن‌شان صامت نیستند بلکه با دیگر مواد و قرار گرفتن در بافت و متن خود آوا و معنا می‌یابند و قابل تفسیر می‌شوند. این تفسیر به شرطی به واقعیت نزدیک خواهد شد که باستان‌شناس بتواند فاعل، مفعول، فعل، صفت و قیود را به خوبی در کنار یکدیگر قرار دهد و این عمل نیز منوط به آگاهی نظری و روش‌شناختی باستان‌شناس است.



شکل ۴: نقش محتوا و باستان‌شناس در تفسیر یک بافت

منابع

- اسپالدینگ، آلبرت. سی. (۱۳۷۹). *تبیین در باستان‌شناسی*. ترجمه: امیر مازیار. در مجموعه مقالات باستان‌شناسی نظری. به کوشش شهرام زارع. تهران، ص ۲۲۷-۲۳۸.
- دارک، کن. آر. (۱۳۷۹). *مبانی نظری باستان‌شناسی*. ترجمه: کامیار عبدی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- عزیزاده، عباس (۱۳۸۰). *تئوری و عمل در باستان‌شناسی (با فصل‌هایی در زیست‌شناسی تحولی و معرفت‌شناسی)*. تهران. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی: سازمان چاپ و انتشارات سازمان میراث فرهنگی کشور (پژوهشگاه).

- فاگان، برایان (۱۳۸۴). *سرآغاز: درآمدی بر باستان‌شناسی (اصول، مبانی و روش‌ها)* (جلد اول). ترجمه: غلامعلی شاملو. تهران: سمت.
- لباف خانیکی، میثم (۱۳۸۵). *زمین سیمای*، دو فصلنامه تخصصی پژوهش‌های باستان‌شناسی و مطالعات میان‌رشته‌ای. سال دوم، شماره ۴، پاییز و زمستان، ص ۱۱۳-۱۲۶.
- معلمی، حسن (۱۳۸۰). *منطق و تفکر انتقادی*. قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام‌خمينی.
- ملاصالحی، حکمت‌ا... (۱۳۸۲). *درآمدی بر معرفت‌شناسی باستان‌شناسی*. تهران: موسسه تحقیقات و توسعه علوم‌انسانی.
- Butzer, K.W. (1980). *Context in Archaeology: An Alternative Perspective*. Journal of Field Archaeology. Vol.7, No. 4.,417-422.
- Case, H. (1973). *Illusion and Meaning*, in A.C. Renfrew (ed.). *The Explanation of Culture Change*. London: Duckworth.
- Champion, T. (1991). *Theoretical Archaeology in Britain, in, Theory in Europe*. The Last 3Decades. Edited by Ian Hodder.
- Demarrais, E. (2005). *Holistic/Contextual Archaeology, in Archaeology, the Key concepts*. Edited by Colin Renfrew and Paul Bahn. First published: Routledge.
- _____ (1999). *Archaeological Method and Theory*. An Encyclopedia, Edited by Linda Ellis: Routledge.
- Green, K. (2002). *Archaeology*. London and Newyork: Routledge,.
- Hodder, I. (1991). *Contextual Archaeology* (Chapter 7), in "Reading the Past (Current approaches to interpretation in archaeology)" Second edition :Cambridge University Press.
- _____ (1992). *Theory and Practice in Archaeology*. London: Routledge.
- Hudson, C. M. (2008). "Walter Taylor and the history of American archaeology". Journal of Anthropological Archaeology 27, 192-200.
- Johnsen, H. and Olsen, B. (2000). *Hermenutics and Archaeology- on the Philosophy of Contextual Archaeology*. in *Interpretive Archaeology (a reader)*. Edited by Julian Thomas, 97-112.
- Johnson, M. (2000). *Archaeological Theory*. An Introduction. Blacwell Publisher Inc.
- Renfrew,C. (2001). *Symbol before Concept*. Material Engagement and the Early Development of Society, in the Archaeological Theory Today. Edited by Ian Hodder. Blacwell Publisher Inc. pp122-140.
- _____ (1993). *The Oxford English Dictionary*. Volume II, C word. Oxford: At the CLARENDON Press.
- Trigger, B. G. A. (1990). *A history of archaeological thought*. Cambridge university press.
- _____ (2006). *history of archaeological thought*. Second Edition. Cambridge university press.

- Yentsch, A. and Beaudry, M. C. (2001). *American Material Culture in Mind, Thought, and Deed*. in the *Archaeological Theory Today*. Edited by Ian Hodder. Blacwell Publisher Inc, 214-240.